

قصه خوانی برای بچه‌های خوب

۷۲۷

فاطمه محمدی

هیجان‌زده بودم که کار بچه‌ها را ببینم. با خودم فکر کردم این طفلک‌ها فرصت چندانی برای تمرین ندارند و احتمالاً بسیار پراشکال خواهند خواند. ولی خب اشکالی ندارد و برای عادت به کتاب‌خوانی شروع خوبی است.

وقتی وارد کلاس شدم، مات و مبهوت ماندم. بچه‌ها با هر چه در اختیار داشتند، از کاغذ، ماژیک، پنبه، روسری، شال کهنه و ... خودشان را گرییم کرده بودند و آماده اجرای یک نمایش واقعی بودند. من که نگران درست خواندن متن بودم، دیدم که بیشتر آن‌ها متنشان را حفظ کرده‌اند و فقط راوی از روی کتاب می‌خواند.

گفتم: «بچه‌ها، من فقط از شما خواستم داستان را بخوانید، نه اینکه خودتان را این همه به زحمت بیندازید!» اما آن‌ها به قدری سرشار از وجد و سرور اجرای نمایش بودند که خواستند باز هم در زنگ کتاب اجرای نمایش داشته باشیم.

به گمانم هیچ راهی بهتر از این برای علاقه‌مند کردن بچه‌ها به کتاب و قصه و قصه‌خوانی نمی‌توانستم پیدا کنم. با وجود آنکه ما در مرکز خانه مهر امکانات خاصی نداریم و خود بچه‌ها هم گرفتاری‌های جور واجور زیادی دارند، این اتفاق نشان داد که در هر شرایطی می‌توان به کارهایی پرداخت که ممکن است در ابتدا دور از ذهن بیایند و امکاناتشان وجود نداشته باشد. تجربه شیرین و ارزشمندی بود.

من هفته‌ای یک روز به کودکان کار درس می‌دهم. امسال زنگ کتاب را اداره می‌کنم. این زنگ را خودمان برای آشتی دادن بچه‌ها با کتاب و علاقه‌مند کردن آن‌ها به مطالعه برنامه‌ریزی کرده‌ایم. گرچه می‌دانیم این بچه‌ها فرصت چندانی برای مطالعه ندارند و تهیه کتاب هم برایشان کار چندان ساده‌ای نیست.

زنگ کتاب بود و آن روز من قصد داشتم به جای آنکه در کلاس کتاب بخوانیم، کتاب بشنویم. برای این کار یکی از قصه‌های «مثنوی» مولوی را که زنده‌یاد مهدی آذریزدی بازنویسی کرده و آقای شاهین علایی‌نژاد هم آن را خوانده است، با دستگاه بخش ساده‌ای که صدای چندان مناسبی هم از آن در نمی‌آمد، در کلاس گذاشتم و همراه بچه‌ها گوش کردیم. راستش اجرای آقای علایی‌نژاد آن قدر خوب و جذاب بود و آن داستان زیبا همراه با موسیقی چنان دلنشین شده بود که تمام بچه‌ها سراپا گوش شدند.

وقتی داستان به آخر رسید، یکی از بچه‌ها پرسید که می‌شود هفته بعد او یکی از داستان‌ها را به‌همین شکل بخواند. من که از این پیشنهاد ذوق‌زده شده بودم، گفتم: «بله، اما بیا یک کار گروهی کنیم.» بعد آن‌ها را گروه‌بندی کردم و سرگروه مشخص شد و به هر گروه متن یکی از قصه‌های مثنوی را دادم تا برای جلسه آینده تمرین کنند و در کلاس قصه را بخوانند. هفته بعد

